

خوارج و نگرش به قرآن

محمد بهرامی

خوارج، از گروههای جنجال آفرین قرون نخستین تاریخ اسلام، گاه با اندکی هوادار، به دلیل خصلتهای ویژه وی باکی نشأت گرفته از جمود و عصبیت، تنشهای مهمی در پهنه سیاسی و اعتقادی مسلمانان پدید آوردند.

خوارج، پدیده ساده اندیشی و جمودگرایی متعصبانه گروهی بودند که در جنگ صفین بازیچه زیرکان دنیادار قرار گرفتند و در نبرد با معاویه، عامل دستیابی او به هدفهایش شدند. بیش از آن که بدانند و بفهمند، مدعی بودند و اعتذارشان بر کج فهمیها بیش از درنگ و تدبیرشان در امور بود!

با این همه، اگر در صدد شناخت فرق اسلامی و بازنگری دیدگاه آنان نسبت به قرآن باشیم، ناگزیر باید، خوارج را نیز یکی از فرقه ها بدانیم و آرای آنان را به نظاره بنشینیم.

بسیاری از مورخان، حرکت خوارج را، حرکتی دینی - اعتقادی معرفی کرده اند، ولی مدارکی می نمایاند که آبشخور این حرکت، بویژه در (المحكمة الاولى) احساسات ناسیونالیستی و دشمنی با قریش بوده است!

لازم به یاد است که در این پژوهش، به دیدگاههای عمومی خوارج و فرقه های معروف آنها اشاره خواهیم داشت و از فرقه اباضیه، هرچند فرقه مشهوری است و اکنون در عمان و بسیاری از کشورهای آفریقایی طرفدارانی دارد، بحث نخواهیم کرد؛ زیرا این فرقه خود ادعا می کنند، هیچ وجه مشترکی با خوارج ندارند. از این رو، بررسی دیدگاههای فرقه اباضیه درباره قرآن مجال دیگری می طلبد.

خوارج از دیدگاه خاندان رسالت

علی(ع) از پیامبر روایت کرده است:

(بخرج قوم من امتی یقرؤون القرآن لیس قراءتکم الی قراءتہم بشیء، ولاصلا تکم الی صلاتہم بشیء، ولاصیامکم الی صیامہم بشیء، یقرؤون القرآن یحسبون انه لهم وهو علیہم، لاتجاوز صلاتہم تراقیہم، یمرقون من الاسلام کما یمرق السہم من الرمیة، لو یعلم الجیش الذین یصیبونہم ما قضی لهم علی لسان نبیہم...)^۱

گروهی از امت من خروج خواهند کرد، آنان قرآن می خوانند، چنانکه خواندن شما در برابر آن چیزی نیست و نماز شما در برابر نماز آنان هیچ است و روزه شما در برابر روزه آنان ناچیز است. چنان قرآن می خوانند که گویا قرآن برای ایشان است. حال آن که قرآن علیه آنان است. نمازهایشان از استخوان گردن ایشان بالاتر نمی رود. چنان از اسلام می رمند که تیر از چله کمان می جهد. ای کاش هواداران و پیروانشان می دانستند، پیامبرشان درباره ایشان چه گفته است.

وعلی(ع) وقتی از مذاکره با خوارج ناامید شد، پس از حمد و ثنای خداوند و دعوت مردم به جهاد فرمود:

(قاتلوا الخاطئين الضالين القاسطين المجرمين الذين ليسوا بقراء للقرآن و لا فقهاء فى الدين ولا علماء فى التأويل). ۲

بکشید این خطاکاران گمراه نافرمان گناهکار را که نه قرآن می خوانند و نه دین را می فهمند و نه تأویل را می دانند.

وبا وجود این، علی(ع) خوارج را گروهی می دانست که به انگیزه حق طلبی، گام در مسیر ناحق نهاده اند. بدین جهت می فرمود:

(لا تقاتلوا الخوارج بعدى فليس من طلب الحق فأخطأه كمن طلب الباطل فادركه). ۳

پس از من با خوارج جنگ نکنید و آنان را نکشید؛ زیرا آن کسی که در جست و جوی حق بوده و به خطا رفته، با آن که در پی باطل بوده و بدان رسیده است، برابر نیست.

روش تفسیری خوارج

گسترش سریع اسلام در سرزمینهای دور، از شرق آسیا گرفته تا غرب افریقا و از جنوب اروپا تا جنوب افریقا و آشنایی ملتها، نژادها، شهرنشینان، صحرا نشینان و دینداران گوناگون با معارف اسلام، بسیاری از آنان را به آیین جدید علاقه مند ساخت.

شرایط گوناگون، فرهنگهای متفاوت ملی و نژادی و عوامل محیطی و تبلیغی سبب شد که گرایشهای گوناگونی در میان آنان پدید آید:

۱. گروهی ظاهرگرایی مطلق را پذیرا شدند و در همه مسائل علمی و عملی تنها به متون شرعی بسنده کردند و در فهم متون دینی هیچ گونه تلاش ذهنی از خود نشان ندادند و فقط به ظاهر آیات و روایات پای بندی نشان دادند.

۲. گروهی در برخورد با متون دینی و فهم آن، توقف کردند و فهم و تفسیر هر آیه ای را از توان بشر خارج دانستند.

۳. شماری عقل گرا شدند و سعی داشتند متون دینی را با ذهنیات و برداشتهای عقلی خود برابر سازند و شرع را پیرو عقل کنند.

۴. بعضی عقل را پیرو شرع خواندند و از متون دینی در جهت ترمیم و بازسازی و پالایش امور ذهنی و عقلی سود بردند.

۵. گروهی نیز، به باطن گرایی روی آوردند و عبارات قرآن را رموزی دانستند که نظر به حقایق و رای ظاهر الفاظ و معانی عرفی و لغوی آن دارد.

۶. گروهی فهم قرآن را ممکن دانستند، ولی تنها معیار و ملاک معتبر در فهم آیات الهی را روایات شمردند و ...

برخی فرقه نویسان و پژوهشیان علوم قرآن، خوارج را ظاهرگرایی مطلق معرفی کرده اند.

محمد ابوزهره می نویسد:

(خوارج از جهت دفاع از مذهب خود و حماسه آفرینی بر اساس دیدگاههای خود و پای بندی به آن، سرآمد فرق اسلامی هستند. آنان در دفاع و شجاعت خود به ظاهر الفاظ استدلال می کردند و گمان داشتند ظاهر الفاظ دین مقدس است.) ۴

همو می نویسد:

(پنجمین ویژگی خوارج این است که به ظاهر آیات قرآن استدلال می کردند و در پی فهم مقصود، موضوع و هدف خداوند از آیات بر نمی آمدند.) ۵

اما به نظر می رسد که (ابوزهره) در نسبت دادن خوارج به ظاهرگرایی در فهم آیات، گرفتار پندار یا بدبینی شده باشد، زیرا در عقاید خوارج استدلالهای عقلی نیز دیده می شود.

چنانکه در بحث امامت و شرایط امام، خوارج، قریشی بودن را شرط نمی دانند و به آیه شریفه (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم) استدلال می کنند؛ زیرا:

نخست آن که: از دیدگاه آنان در صورتی روایت مخصص آیه قرار می گیرد که روایت دیگر با آن ناسازگار نباشد و چون در بحث شرایط امام، روایت پیامبر(ص) (ان امر علیکم عبد مجدع اسود، یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطيعوا) ۶ و حکم عقل (عدم اعتبار نسب در حکومت) با روایت (ال ائمة من قریش) ناسازگار است، و بدین جهت روایت اخیر نمی تواند مخصص آیه باشد. ۷

دو دیگر: جمله علی ابن ابی طالب به ابن عباس که فرمود:

(لاتخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذووجه تقول و یقولون...ولکن حاججهم بالسنة فانهم لم یجدوا عنها محیصا) ۸

می فهماند که خوارج قرآن را حمل بر معانی گونه گونه می کرده اند.

سه دیگر: ابن عباس پس از مباحثه با خوارج اظهار داشت: (انان قرآن را تأویل می کنند.) ۹

چه تأویل را به معنای خلاف ظاهر آیات معنا کنیم و چه مترادف با تفسیر بگیریم، خوارج ظاهرگرا نامیده نخواهند شد.

چهار دیگر: ابن تیمیّه درباره روش تفسیری خوارج می نویسد:

(خوارج از کسانی بودند که هم اندیشه آنان باطل بود وهم دلیل آنان. آنان نخست اندیشه و باوری که برخلاف حق بود برای خود می ساختند و سپس آیات قرآن را بر اساس آن باور و اندیشه تأویل می کردند و به آیاتی استدلال می جستند که چه بسا دلالت بر مدعای آنان نداشت و آیه ای را که برخلاف باور و اعتقاد ایشان بود، تأویل می کردند.) ۱۰

و افزون بر این، در منابع تاریخی، کلامی و تفسیری به اندیشه ها و باورهایی از خوارج برمی خوریم که نشانگر چگونگی استفاده و فهم و درک آیات قرآن از سوی خوارج است. اینک به نمونه هایی از تفسیر خوارج اشاره می کنیم:

تفسیر استدلالی و منطقی

یکی از روشهای خوارج در برداشت از آیات قرآن، سود بردن از برهانهای منطقی در فهم آیات الهی است. آنان آیه ای از قرآن را صغری و آیه دیگری را کبری قراردادده و سپس از آن نتیجه می گرفتند.

برای نمونه آنان برای اثبات کفر انجام دهنده کبیره که مسأله ای اختلافی بین خوارج و معتزله و شیعه است، این گونه استدلال می کردند:

(و اما الذین فسقوا فمأواهم النار...) سجده / ۲۰

واما کسانی که فاسق شدند، جایگاه همیشگی آنان آتش است.

(فی جنات يتساءلون عن المجرمين. ما سلكکم فی سقر. قالوا لم نک من المصلین. ولم نک نطعم

المسکین. وکنا نخوض مع الخائضین. وکنا نکذب بیوم الدین) مدثر / ۴۱ - ۴۶

از مجرمان پرسش می کنند چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟ می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم و اطعام مستمند نمی کردیم و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم و همواره روز جزا را انکار می کردیم.

(والذین کذبوا بآیاتنا هم اصحاب المشأمة) بلد / ۱۹

و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند، افرادی شومند.

در این استدلال، صغرای برهان عبارت است از (هر فاسقی از اصحاب المشأمة است) و کبری عبارت

است از (هر تکذیب کننده ای از اصحاب المشأمة به شمار می رود) و از این صغری و کبری نتیجه می

گیریم:

(هر فاسقی تکذیب کننده آیات الهی است) و سپس خود این نتیجه را، صغری برای کبری دیگر

(هر تکذیب کننده آیات خداوند کافر است) قرار می دهیم و نتیجه می گیریم (هر فاسقی کافر

است). ۱۱

خوارج با اشکال منطقی آشنا نبودند، ولی آیات را در قالبهایی می ریختند که از نگاه خودشان نتیجه

آن حتمی بود، گر چه از نگاه مخالفان، صغری یا کبری آنان صحیح نبود؛ مثلاً صحیح نبود به صورت

مطلق گفته شود، هر فاسقی تکذیب کننده آیات الهی است.

از دیگر روشهای خوارج در برداشت از آیات خداوند، استفاده از برهان سبر و تقسیم است.

(وسیق الذین کفروا الی جهنم زمراً حتی اذا جاؤوها فتحت ابوابها... و سیق الذین اتقوا ربهم الی

الجنة زمراً حتی اذا جاؤوها و فتحت ابوابها) زمر ۷۱ - ۷۳

و کسانی که کافر شدند، گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند. وقتی به دوزخ می رسند، درهای

آن گشوده می شود. و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند، گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند.

هنگامی که به آن می رسند، درهای بهشت گشوده می شود.

خوارج می گویند: آیات ذکر شده انسانها را به دو دسته تقسیم می کند:

۱. کفر پیشگان.

۲. تقوا پیشگان.

روشن است که فاسق از تقوا پیشگان به شمار نمی آید، بنابراین وقتی متقی نبود حتماً کافر خواهد

بود. ۱۲

و یا در آیات دیگری خداوند مکلفان را به دو دسته تقسیم کرده است:

۱. اصحاب المیمنة.

۲. اصحاب المشأمة.

(فأصحاب اليمين ما أصحاب اليمين. و أصحاب المشأمة ما أصحاب المشأمة)

واقعه / ۸ - ۹

روشن است که فاسق از اصحاب میمنه و سعادت مندان نیست، پس از اصحاب مشأمة و شقاوت مندان خواهد بود.

و افزون بر آنچه گفته شد، در مواردی دیدگاه خوارج برخلاف ظاهر آیه است و در حقیقت با استفاده از عقل و جمع دلالتی و مفاهیم التزامی آیات، برخلاف ظاهر آیه حرکت کرده اند؛ مثلاً در مسأله دیدن خدا ظاهر آیات زیر دلالت بر رؤیت خدا دارد:

(وجوه یومئذ ناضرة. الی ربها ناظرة) قیامة / ۲۲ - ۲۳

در آن روز، صورتهایی شاداب و مسرور است و به پروردگار می نگرند.

(ولقد رآه نزلة اخرى. عند سدره المنتهی) نجم / ۱۳ - ۱۴

وبار دیگر او را دید نزد سدره المنتهی.

خوارج در رویاری با این گونه آیات برخلاف آنچه به آنان نسبت داده اند، از ظاهر آیات، به جهت مخالفت با حکم عقل و آیات دیگر دست برداشته اند و می گویند:

برابر آیه شریفه: (لاتدرکه الأبصار وهو یدرک الأبصار) (انعام/۱۰۳) خداوند دیده نمی شود و همچنین براساس آیه زیر: ۱۳

(ولما جاء موسی لمیقانتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی) (اعراف/۱۴۳)

و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم! پروردگار فرمود: هرگز مرا نخواهی دید.

تفسیر به رأی

از تعریفهای تفسیر به رأی، برابر کردن آیات قرآن با اندیشه ها و باورهای فرقه ای و شخصی است. خوارج از جمله فرقه هایی به شمار می روند که می کوشیدند قرآن و روایات را در جهت اثبات باورها و اندیشه های خود تفسیر کنند. آنان دیدگاههایی را ابراز داشتند و آیات و روایات را براساس آن اندیشه ها و در جهت اثبات آنها تفسیر و تأویل کردند. روشن است که برابر کردن آیات قرآن با باورهای از پیش ساخته با ظاهرگرایی سازگار نیست؛ چه این که در مواردی ظاهر آیات برخلاف عقیده آنان بوده است و در سازوار کردن آیه با آن عقیده، ناگزیر از تأویل ظاهر بوده اند.

اینک برای نشان دادن کاربرد فراوان تفسیر به رأی در روش تفسیری خوارج و درست نبودن نسبت ظاهرگرایی به خوارج، اندیشه های عامی را که در کتابهای تفسیری و تاریخی و کلامی و... آمده است در زمینه هایی چند مورد توجه قرار می دهیم:

خوارج و موضوع امامت

از مباحث جنجال برانگیز علم کلام که گاه به رویارویی و درگیری منتهی شده، بحث امامت و خلافت است.

امامیه و اسماعیلیه بر این باور بودند که گماردن امام برخداوند واجب است و برای واجب بودن آن، دلیلهای نقلی و عقلی ارائه می کردند.

ابوالحسن بصری و معتزله بغداد و خیاط و کعبی و زیدیه، گماردن امام را بر مردم عقلاً واجب می دانستند و نه شرعاً.

اشاعره و جبائیه تعیین امام را بر مردم شرعاً واجب می دانستند، ولی خوارج معتقد بودند که تعیین امام، نه برخداوند واجب است و نه بر مردم، نه شرعاً و نه عقلاً، بلکه انتخاب امام و خلیفه از سوی مردم جایز است، نه واجب؛ ۱۴ زیرا اگر بر مردم واجب باشد هر گروهی به فردی رأی می دهند که ضامن منافع آنان باشد و این مایه جنگ همیشگی است و اما تعیین امام بر خداوند واجب نیست، به دلیل این که (لاحکم الا لله).

امام علی(ع) درباره این استدلال خوارج می فرماید:

(لاحکم الا لله) سخن حقی است که باطل از آن اراده شده است. آری حکمی غیر از حکم خداوند نیست، ولی خوارج معتقدند به امام و خلیفه نیاز نداریم. ۱۵

ویژگیهای امام

دومین مسأله ای که در بحث امامت و خلافت مطرح می شود، ویژگیهای امام است. این ویژگیها، به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. ویژگیهایی که از سوی تمام فرق اسلامی پذیرفته شده اند، مانند: بلوغ، آزاد بودن، مرد بودن، عدالت، شجاعت، عقل و اجتهاد.

۲. ویژگیهایی که از سوی برخی از فرق اسلامی مورد پذیرش است، چون: قریشی بودن، هاشمی بودن، معجزه داشتن، علم داشتن به تمام مسائل دین، معصوم بودن و ...

خوارج در این مسأله همچون دیگر فرق اسلامی، بلوغ، آزاد بودن، مرد بودن، عدالت، شجاعت، عقل و اجتهاد را از شرایط امام به شمار می آورند، ولی سایر شرایط را به دلیل اطلاق آیه، شرط نمی دانند.

(یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم) نساء / ۵۹

ای کسانی که ایمان آورده اید، پیروی کنید خدا را و پیروی کنید پیامبر خدا و اولی الامر را.

و اما روایت پیامبر (الائمة من قریش) ۱۶ صلاحیت ندارد مخصص آیه شریفه قرار گیرد؛ زیرا شرط تخصیص قرآن با روایت نبوی آن است که روایت دیگری که ناسازگار با آن باشد و موافق با قرآن، وجود نداشته باشد. در صورتی که از پیامبر روایت شده که فرمود: (ان امر علیکم عبد مجدع اسود یقودکم بکتاب الله، فاسمعوا له و اطیعوا) با این وصف، روایت (الائمة من قریش) نمی تواند مخصص آیه باشد. ۱۷

استدلال خوارج به آیه شریفه، اشکال دارد؛ زیرا:

نخست آن که: امر (اطیعوا) در مورد خدا و رسول و اولی الامر با یک فرمان و به یک شکل صورت گرفته و وجود اطاعت را می رساند و لازمه آن این است که اولی الامر معصوم باشد؛ زیرا اگر اولی الامر خطاکار باشد، واجب بودن پیروی از او خلاف حکمت الهی است.

دو دیگر: اگر خوارج روایت (لو امر علیکم عبد حبشی مجدع اسود یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا) را می خواهند ناسازگار با (الائمة من قریش) بدانند، باید توجه کنند که حدیث اولی نمی تواند با حدیث دوم ناسازگاری کند؛ زیرا به اتفاق فرق اسلامی حتی خود خوارج، ب نده نمی تواند خلیفه و امام باشد، پس فرماندهی بنده به معنای خلافت و امامت او نیست تا با حدیث (الائمة من قریش) به تعارض برخیزد. ۱۸

و در مسأله برگزیده شدن امام از سوی پیامبر، خوارج مانند معتزله و اشاعره معتقد به برگزیده نشدن امام و خلیفه از سوی پیامبرند و به همین جهت ابوبکر و عثمان را خلیفه مسلمانان می خوانند، ولی عثمان را به جهت نقاط ضعفی که داشته، کافر می خوانند. ۱۹

ابن حجر هیتمی در این باره می نویسد:

خوارج طعنهای بسیاری بر عثمان وارد کرده اند، از جمله:

۱. برکناری بزرگان صحابه و جایگزین کردن اقوام خود.
 ۲. اسراف در بیت المال و بخشش به اقوام و دوستان.
 ۳. بازداشت عطاء بن مسعود و تبعید ابوذر به ربه.
 ۴. آتش زدن صحیفه هایی که آیات قرآن بر آن ثبت شده بود.
- و... ۲۰

تفسیر به رأی خوارج در ماجرای حکمیت

ماجرای اسف بار صفین و کج فهمی و گول خوردن خوارج و ناگزیر شدن علی بن ابی طالب به پذیرش حکمیت ۲۱ و پشیمانی خوارج پس از دیدن دستاورد زشت خود، بر آگاهان به تاریخ اسلام پوشیده نیست. شرم آورتر از خطاهای پیشین خوارج، متهم ساختن علی (ع) و فراموش کردن اجبارها و تهدیدهای خود بود. آنان با استناد به آیه (لاحکم الا لله) معتقد بودند که پذیرش حکمیت به معنای کنار نهادن حکم خداست؛ زیرا در اصل برای غیر خدا، حق حکمیت نیست. یکی از خوارج به نام عبدالله بن الکواء در بین سخنرانی امام علی (ع) این آیه را با صدای بلند قرائت کرد:

(ولقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین) زمر / ۶۵

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شد، که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تبه می شود و از زیانکاران خواهی بود.

او آن قدر این آیه را تکرار کرد که علی (ع) در پاسخ او فرمود:

(فاصبر ان وعدالله حق ولا یستخفک الذین لایوقنون) روم / ۶۰

اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.

عبدالله ساکت شد و امام به سخنان خود ادامه داد. ۲۲

خوارج در پاسخ ابن عباس که پرسیده بود: چرا علی(ع) را دشمن می دارید، سه دلیل آوردند و گفتند:

۱. علی(ع) انسانی را در حکم خداوند حاکم قرار داد و در جریان جنگ صفین حکمیت را پذیرفت، در صورتی که خداوند می فرماید: (ان الحكم الا لله) . یوسف / ۶۷

۲. با دشمنان خویش جنگید و از آنان اسیر و غنیمت نگرفت، در صورتی که اگر آنان کافر بودند، اسیر گرفتن و کشتن آنان حلال است و اگر مؤمن بودند، جنگ با ایشان حرام بود.

۳. علی یا امیرمؤمنان است، یا امیرکافران و از آن جا که او در جریان صلح، نام (امیرالمؤمنین) را از معاهده صلح برداشت، بنابراین او امیرکافران است. (۲۳) و گفتند:

(علی امیرمؤمنان بود، ولی از زمانی که حکمیت را پذیرفت از ایمان خارج شد و اگر او اقرار به کفر خویش کند و از آن توبه کند، به سوی او باز می گردیم.) ۲۴

ابن عباس، شاگرد برجسته امام علی(ع) که خود از مفسران صاحب نام به شمار می آمد و رسول خدا را درک کرده بود و با تاریخ اسلام و سنت پیامبر آشنا بود، به هریک از سخنان ایشان پاسخی مستدل داد. درباره پذیرش حکمیت و جواز شرعی آن گفت، خداوند فرموده است:

(یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم ومن قتله منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم) (یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم ومن قتله منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم) یحکم به ذوا عدل منکم) مائده / ۹۵

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال احرام شکار نکنید و هر کس از شما از روی عمد آن را بکشد، باید کفاره ای معادل آن از چهارپایان بدهد، کفاره ای که دونفر عادل از شما معادل بودن آن را گواهی دهند.

خداوند در آیه ای دیگر فرموده است:

(وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما) نساء / ۳۵

اگر از جدایی میان آن دو بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید. اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنان کمک می کند.

ابن عباس پس از نقل این دو آیه و استدلال به آنها برای تجویز حکمیت انسانها در مسائل اجتماعی، از سوی خدا، ادامه داد:

(آیا پذیرش حکمیت برای جلوگیری از خون ریزی بین مسلمانان از حکمیت بین زن و مرد و حکمیت در صید محرم اهمیت کم تری دارد!)

در پاسخ ایراد دوم خوارج گفت:

(آیا شما مادران عایشه را دشنام می دهید!

به خدا قسم اگر بگویند او مادر ما نیست، از اسلام خارج شده اید و اگر خون او را مانند دیگران حلال بدانید، بازهم از اسلام خارج شده اید.

و در پاسخ اشکال سوم خوارج علی (ع) فرمود:

(خداوند پیامبر را الگوی مؤمنان قرار داده است:

لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر)

احزاب / ۲۱

و من آن جا که در معاهده صلح، نام (امیرالمؤمنین) را حذف کردم از رسول خدا پیروی کردم؛ زیرا در جریان صلح حدیبیه وقتی کاتب نوشت: (بسم الله الرحمن الرحيم).

سهیل بن عمرو گفت: آن را حذف کن و (باسمک اللهم) را جایگزین نما.

پیامبر نیز دستور داد (باسمک اللهم) را بنویسند.

در صلحنامه حدیبیه نوشتند: این چیزی است که محمد رسول خدا بر آن مصالحه کرد.

سهیل گفت: اگر ما تو را به عنوان رسول خدا پذیرفته بودیم با تو مخالفت نمی کردیم. پس نباید

عنوان رسول خدا را در صلحنامه بنویسید!

پیامبر (ص) دستور داد به جای (محمد رسول الله) محمد بن عبدالله بنویسند. (۲۵)

خوارج در پاسخ استدلال ابن عباس به آیه (ان یریدا اصلاحاً یوقق الله بینهما) (نساء / ۳۵) گفتند:

(آنچه خداوند حکمش را به مردم واگذار کرده است، مردم حق دارند در آن اظهار نظر کنند و اما

مواردی که خداوند حکم کرده است، مانند: صد تازیانه برای زانی، بریدن دست دزد و ... در این گونه

موارد مردم حق رأی و اظهار نظر ندارند. (۲۶)

و چون آنان معتقد به کفر معاویه بودند و او را سزاوار مرگ می دانستند، از برخی آیات قرآن که در

حق کافران نازل شده استفاده می کردند و آن را بر معاویه و دار و دسته او برابر می ساختند و آن گاه

ادعا می کردند، حکم معاویه در قرآن ذکر شده است و بایستی با او جنگید تا کشته شود و پذیرش

حکمیت، زیرپا گذاشتن احکام الهی و عمل به رأی خود است! این گونه استدلالهای خوارج، شدت

تلاش آنان برای بار کردن افکار و عقاید خود بر آیات قرآن را می رساند.

عبدالله بن وهب به آیات زیر استناد می کند و حکم جهاد می دهد:

(ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید) ص / ۲۶

کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی [به خاطر فراموش کردن روز جزا] دارند.

(ومن لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الفاسقون) مائده / ۴۷

و کسانی که برابر آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسقند. ۲۷

اینها نشانگر کاربرد گسترده تفسیر به رأی در تفسیر خوارج است؛ زیرا آیه نخست درباره داود (ع)

است:

(ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی

مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی [به خاطر

فراموش کردن روز حساب] دارند) ص / ۲۶

و چون علی(ع) به عقیده خوارج از راه خدا منحرف شده و به آنچه خداوند حکم کرده، راضی نشده و حکم نکرده است، پس باید با او جنگید.

و آیه دوم نیز با توجه به سیاق آن مربوط به نصاراست که به حکم خداوند حکم نمی کنند و استناد عبدالله بن وهب به این آیه و برابر کردن آن بر دیدگاه خوارج به روشنی از تفسیر به رأی خبر می دهد.

سید مرتضی رازی می نویسد:

اباضیه می گویند: آیه (ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا) (بقره / ۲۰۴) درباره علی(ع) نازل شده است!

و آیه (ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضاء الله) (بقره / ۲۰۷) درباره ابن ملجم فرود آمده است! ۲۸

با این که در کتابهای تفسیر، شأن نزول این آیات چیز دیگری یاد شده و این گونه اظهار نظرها جز از سر برابری آیات بر پندارهای فرقه ای چیزی نیست.

اوج انحراف در برداشت از قرآن

دینوری می نویسد:

(خوارج در مسیر خود به سوی میدان جنگ هر کس را که می دیدند از او درباره حکمیت سوال می کردند. اگر شخصی بیزاری خود را از عمروعاص و ابوموسی اشعری ابراز می داشت، او را رها می کردند و هر کس بیزاری نمی جست، او را می کشتند.) ۲۹
واز جمله افرادی که خوارج با او روبه رو شدند عبدالله بن خباب و همسرش بود.
آنان از او پرسیدند: آیا تو به حکمیت راضی هستی؟

او گفت: بله، خوارج او و همسرش را پس از شکنجه به شکل وحشتناکی کشتند. ۳۰
و در پاسخ ابن عباس گفتند: خداوند درسوره براءت حکم معاویه و حزب او را بیان کرده است. آنان اهل حربند یا باید کشته شوند یا جزیه بپردازند و سزاوار نیست با این گونه افراد صلح کردن! ۳۱
و پس از آن که علی(ع) خبر کشتن عبدالله را شنید و از آنها خواست قاتلان عبدالله و همسرش را تحویل دهند، خوارج گفتند: ما همگی آنها را کشتیم و کشتن اصحاب تو را حلال می دانیم! ۳۲
دشمنی خوارج با مخالفان خود و کافر نامیدن آنها سالیان سال، بلکه قرنها ادامه داشت در سال ۴۵ هـ پس از کشته شدن نافع بن ازرق، خوارج شورش نمودند و هر کس از مخالفان خود را می یافتند به قتل می رساندند تا آن جا که بسیاری از مردم به سوی بصره فرار کردند. ۳۳
از میان خوارج فرقه ازارقه متعصب تر و کوتاه بین تر بودند.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

(صاحب الزنج در سال ۲۵۵ در زمان حکومت مهتدی شورش کرد و او از فرقه ازارقه خوارج بود؛ زیرا او همانند ازارقه زنان و کودکان و پیران و کسانی را که سزاوار کشته شدن نبودند می کشت و معتقد بود همه گناهکاران مشرکند.) ۳۴

نافع بن ازرق برای اثبات جواز کشتن کودکان به سخن نوح(ع) استناد می کرد:
(وقال نوح رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیاراً. انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولایلدوا الا فاجراً کفّاراً) نوح / ۲۶ - ۲۷

نوح گفت: پروردگارا هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار؛ چرا که اگر آنان را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنی و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند.

نافع می گوید: نوح(ع) دعا کرد و از خداوند درخواست نکرد قومش را عذاب کند و او قوم خویش را کافر نامید، با این که برخی از آنان کودک و برخی هنوز به دنیا نیامده بودند، پس چگونه نوح(ع) کودکان و جنینهای امت خویش را کافر بنامد و ما کافر نخوانیم، در صورتی که خداوند م ی فرماید:

(اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم براءة فی الزّبر) قمر / ۴۳

آیا کافران شما بهتر از آنانند یا برای شما امان نامه ای در کتابهای آسمانی نازل شده است. ۳۵

استدلال قرآنی خوارج بر کفر مرتکبان کبیره

یکی دیگر از باورهای عمومی خوارج، کفر مرتکب کبیره است. آنان بر این باورند که هر کس گناهی انجام دهد، کافر می شود و برای اثبات این اندیشه خود از بیست و پنج آیه و چند روایت سود برده اند که برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. خوارج بر این باورند که آیه زیر صریح در کفر کسانی است که مرتکب کبیره شوند.

(ومن لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الکافرون) مائده / ۴۴

و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند.

چگونگی استدلال آنان این بود که مرتکب کبیره از آن جهت که گناه انجام می دهد به حکمی که خداوند فرو فرستاده حکم نمی کند. ۳۶

۲. (ولله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً ومن کفر فانّ الله غنی عن العالمین) آل عمران / ۹۷

مردم باید برای خدا، آهنگ خانه او کنند، آنان که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر ورزد، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

این آیه یکی دیگر از آیاتی است که خوارج بر عقیده خود (کفر انجام دهنده کبیره) تطبیق داده اند. آنان می گویند:

(کسی که حج را ترک کند گناهکار است و برابر آیه شریفه از کافران به شمار می آید). ۳۷

استدلال خوارج به این آیه در صورتی تمام خواهد بود که مراد از کفر، ترک حج باشد در صورتی که آیه شریفه به قرینه (لله علی الناس حجّ البیت) در مقام بیان واجب بودن حج برمستطیع است. بنابراین مراد از (ومن کفر) نیز انکار اعتقادی است و نه تنها ترک عملی.

۳. (وان جهنم لمحیطة بالکافرین) توبه / ۴۹

و جهنم کافران را فراگرفته است.

خوارج می گویند:

خداوند در این آیه شریفه فرموده است: جهنّم کافران را احاطه کرده است و از سویی می دانیم که گناهکار (فاسق) را جهنم فراگرفته است. بنابراین گناهکار کافر خواهد بود!) افزون بر تمام پاسخهایی که از دلیلهای خوارج داده اند، باید بگوییم در اسلام واژه کافر بر کسی اطلاق می شود که سزاوار عذاب باشد و احکام ویژه ای درباره او جاری باشد، مانند: منع ازدواج، ارث، دفن در مقابر مسلمانان و... در صورتی که مرتکب کبیره، نه سزاوار عذاب عظیم است و نه این احکام درباره او صادق است، بنابراین اطلاق کافر بر او درست نیست.

سید مرتضی می نویسد:

(شأن کفر آن است که از ازدواج کردن و ارث بردن و دفن کردن، باز می دارد.)

امیرالمؤمنین علی(ع) در این باره خطاب به خوارج می فرماید:

(آیا می دانید پیامبر(ص) زانی را رجم کرد و سپس بر او نمازگزارد و ورثه او ارث بردند و قاتل را کشت و اموال او را بین ورثه وی تقسیم کرد و دست سارق را جدا کرد و زانی غیرمحسن را شلاق زد و سپس سهم آنان را از غنیمت پرداخت و نکاح آنان را باطل نخواند.) ۳۸

دیدگاه خوارج درباره انجام دهنده کبیره با توجه به عقاید و پیش فرضهای دیگری بود که خوارج برای خود ساخته بودند مانند: تعریف ایمان و کفر.

معتزله و خوارج، ایمان را مجموعه اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و انجام تکلیفها می دانستند ۳۹ و به همین جهت انجام دهنده کبیره را به جهت مخالفت با دستورهای الهی مؤمن نمی دانستند و چون نقطه مقابل ایمان را کفر می شمردند، انجام دهنده کبیره را کافر می خوانند.

حدوث قرآن

مبحث حدوث و قدم قرآن از مباحث پر جنجالی است که پس از بحث در کلام خداوند مطرح می گردید. گروهی معتقد به قدیم بودن قرآن شدند و گروهی مانند معتزله حدوث قرآن را باور داشتند و آن را تبلیغ می کردند و خوارج نیز آن چنان که اشعری می گوید: همگی معتقد به حدوث قرآن بودن د. ۴۰

دیدن خدا

عقیده خوارج در زمینه دیدن خداوند، بسیار نزدیک با عقاید معتزله است، چنانکه دیدگاه حدوث قرآن، تعریف ایمان و کفر، خلود گناهکار و... با عقاید معتزله همگون است. آنان همسان معتزله به ظاهر برخی از آیات که دلالت بر دیدن خدا دارد متعبد نمی شدند!

آنان برخلاف مجسمه و مشبیه و گروهی از اهل سنت، معتقد به دیدن خداوند در دنیا و آخرت یا در آخرت تنها نبودند و از برخی آیات قرآن در تفسیر آیات دیگر قرآن استفاده می کردند. از آیه شریفه (لاتدرکه الأبصار وهو یدرک الأبصار) (انعام / ۱۰۳) و آیه (قال ربّ ارنی انظر الی ک قال لن ترانی)(اعراف/ ۱۴۳) سود می بردند و آیات دیگری را که به ظاهر دلالت بر دیدن خدا داشتند، تفسیر می کردند و درحقیقت، برخلاف ظاهر برخی از آیات رفتار می کردند.

دیدگاه‌های فقهی - قرآنی خوارج

روبارویی خوارج با شخصیت‌های دینی و متهم ساختن ایشان به کفر و فسق، سبب شد تا آنان در اعتماد به روایات ایشان، گرفتار ناباوری شوند و بدین گونه منابع دریافت حدیث آنان بسیار محدود شود و در تفسیر آیات الاحکام با کمبود منابع شناخت روبه رو شوند و به آرای شخصی و فهم مخدوش خود اتکا کنند! براین اساس، آرای فقهی آنان بسیار شگفت انگیز و ناسازگار با سنت پیامبر است.

احکام سرقت

(السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهم) مائده / ۳۸

دست مرد و زن دزد را جدا کنید.

خوارج از آیه شریفه سه حکم فقهی درباره سرقت برداشت می کنند:

۱. بریدن دست دزد از شانه، زیرا ید در لغت اسم است برای تمام عضو از شانه تا سرانگشتان. ۴۱
۲. دست دزد بریده می شود، گرچه او از مکان در بسته ای (حرز) بر نداشته باشد؛ زیرا آیه اطلاق دارد و مطلقاً حکم به بریدن دست می کند، چه از مکان در بسته ای بدزدد، چه از غیر در بسته. ۴۲
۳. دست دزد باید بریده شود، هر چند اموالی که دزیده بسیار کم باشد؛ زیرا اطلاق آیه دلالت دارد. ۴۳

این در حالی است که روایات و اجماع دلالت دارد که دست سارق نباید از شانه بریده شود و مال دزیده شده باید مقدار معینی باشد و قرار داشتن مال دزیده در مکان نگهداری شده (حرز) شرط اجرای حکم است.

تقیّه

نافع بن ازرق رئیس فرقه ازارقه معتقد به جایز نبودن تقیّه بود و به آیات زیر استدلال می کرد:
(ألم ترالی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلّاة و اتوا الزکاة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منه یخشون الناس کخشیة اللّٰه او اشدّ خشیة) نساء / ۷۷

آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آنان گفته شد اکنون دست از جهاد بردارید و نماز را برپا کنید و زکات بپردازید [ولی آنان از این دستور ناراحت بودند] ولی هنگامی که [در مدینه] فرمان جهاد به آنان داده شد، جمعی از آنان از مردم می ترسیدند همان گونه که از خدا می ترسند، بلکه بیش تر.
(فسوف یأتی اللّٰه بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلّة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللّٰه و لا یخافون لومة لائم) مائده / ۵۴

به زودی خداوند گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد و آنان او را دوست دارند، در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. آنان در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند.

در نظر نافع بن ازرق، تقیه نتیجه ترس از غیر خدا و بیم از ملامت مردم است و در این آیات، خداوند خواسته است تا از غیر از او نه ترسی باشد و نه بیمی، پس مجالی برای تقیه باقی نمی ماند. ولی حقیقت این است که در اصل تقیه مورد کاربرد و فلسفه اش این امور نیست و آیات دلالتی بر ممنوع بودن تقیه ندارد.

وگویا به همین جهت بود که نجره بن عویمر، رئیس فرقه نجدیه، از خوارج و گروهی از خوارج با نافع بن ازرق به مخالفت برخاستند و خود فرقه جدیدی به نام (نجدیه) تشکیل دادند و برای جواز تقیه به آیه شریفه استدلال کردند. ۴۴

(وقال رجل من آل فرعون یکتّم ایمانه...) غافر / ۲۸

مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت هر چند گروهی از خوارج معتقد به جایز نبودن تقیه بودند، ولی در مقام عمل و مشکلات فراوانی که در پیش روی خود می دیدند، گاه تقیه می کردند و چون خویش را گناهکار می یافتند به شورش روی می آوردند.

ابن زیاد، گروهی از خوارج را زندانی ساخت و گفت:

(شما با یکدیگر در زندان بجنگید، هر کس دیگری را بکشد او را آزاد می کنم. خوارج نیز چنین کردند و وقتی از زندان رهایی یافتند دیگر خوارج آنان را نکوهش کردند که چرا برادرکشی کردید. طواف، که یکی از زندانیان آزاد شده بود، گفت: ناگزیر شدیم و قلبمان بدان راضی نبود. ۴۵) این سخن طواف، در حقیقت ابراز آیه شریفه (الّا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان) است که دلالت بر جایز بودن تقیه دارد!

تصرف در امانت مخالفان

(انّ اللّٰه یامرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها) نساء / ۵۸

خداوند به شما یاری می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید!

نافع بن ازرق و ازارقه با استدلال به آیه شریفه می گویند:

(ردّ امانت کافران واجب نیست و امانت دار می تواند اموال امانتی آنان را ملک خود قرار دهد.) ۴۶

(زیرا با توجه به آیات دیگری که خداوند اموال کافران را حلال و غنیمت مسلمانان معرفی کرده است و ریختن خون آنان را جایز دانسته است، استفاده می شود که مراد از (اهلها) کافران نیستند.) ۴۷

بهترین دلیل خطای ازارقه در فهم و تفسیر آیه، سبب نزول آیه است؛ زیرا در سبب نزول آیه آمده: (وقتی پیامبر(ص) با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، کلید کعبه را از عثمان بن طلحه گرفت، تا درون خانه کعبه را از بتها پاک کند. عباس، عموی پیامبر(ص) پس از انجام آن مقصود از پیامبر خواست کلید را به او واگذارد، تا او کلید دار کعبه باشد، ولی پیامبر(ص) تقاضای او را نپذیرفت و کلید را به عثمان بن طلحه بازگرداند.)

امر به معروف ونهی ازمنکر

خوارج معتقد به واجب بودن بدون قید و شرط امر به معروف ونهی ازمنکر بودند و تا آن جا که در توان داشتند در اجرای این حکم الهی کوشیدند و گاه ازجان خود در این راه مایه گذاشتند. زمانی که ابن زیاد، در سال ۵۸ هـ ق برای تماشای اسب سواری به خارج از شهر رفت و در جایگاه خود نشست، عروه بن ادیه برادر ابولباب مرداس خارجی پیش آمد و به انذار ابن زیاد پرداخت و از آن میان، آیاتی را قراءت کرد و سپس به دستور ابن زیاد کشته شد. آن آیه ها از این قرا رند:

(وما استلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین. اتبنون بکل ریع آیه تعبثون. و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون. و اذا بطشتم بطشتم جبارین)

شعراء / ۱۲۷ - ۱۳۰

من در برابر این دعوت هیچ اجر و پاداشی از شما نمی طلبم. اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است. آیا شما بر هر مکان بلندی بنایی از روی هوا و هوس می سازید و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید شاید در دنیا جاودانه بمانید و هنگامی که کسی را مجازات می کنید، همچون جباران کیفر می دهید. ۴۸.

جهاد

خوارج در مسأله جهاد معتقد به واجب بودن جهاد برای عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر بودند و در تبلیغ و جمع آوری نیرو برای جهاد، گاه از ترساندن مردم نیز سود می بردند. ابوحمزه یکی از سران خوارج در سخنرانی خود در مدینه، انگیزه قیام و شورش خود را چنین بازگو می کند:

(ما چون دیدیم روشنیهای حق خاموش شده و نشانه های عدل از بین رفته است و کسانی که برای زنده کردن عدل و ظلم قیام می کنند کشته می شوند به درخواست عبدالله بن یحیی لبیک گفتیم و هر کس به دعوت عبدالله لبیک نگوید، از عذاب خداوند در امان نخواهد بود.) ۴۹

برای تایید سخن خود، به آیه شریفه زیر استدلال می کند:

(ومن لایجب داعی الله فلیس بمعجز فی الأرض) احقاف / ۲۲

و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند. از این رو نافع بن ازرق کسانی را که به یاری ایشان نمی شتافتند و از شرکت در جهاد خودداری می کردند، هر چند پیر و مریض بودند، کافر می خواند و معتقد بود معذوران زمان او مثل معذوران در زمان پیامبر نیستند؛ زیرا معذوران زمان پیامبر در مکه بودند و راهی برای فرار از آن جا و شرکت در جهاد و یا پیوستن به دیگر مسلمانان نداشتند. ۵۰

آثار تفسیری خوارج

در لابه لای کتابهای تاریخی و تراجم ادبی با افرادی بر می خوریم که از دار و دسته خوارج به شمار می رفته اند و در زمینه قرآن نوشته داشته اند.

معمربن المثنی اللغوی البصری (۱۱۲ - ۲۱۱ هـ ق) که در حدود دویست کتاب یا رساله از خود باقی گذارد از آن جمله (غریب القرآن)، (مجاز القرآن)، (معانی القرآن). ۵۲

جاحظ می نویسد:

(ابوعبیده معمر بن المثنی از فرقه حضریه خوارج بوده و هیچ یک از خوارج را عالم تر از او ندیدم). ۵۳
عکرمه بن عبدالله از شاگردان ابن عباس مفسر بزرگ قرآن بود. ۵۴ جبیر بن غالب از فقهای برجسته
خوارج بود. او که ابوفراس کنیه داشت در فقه و شاعری و خطابه متبحر بود و کتابهایی از خود بر
جای گذارده، مانند: (احکام القرآن) و (المختصر فی الفقه) و (کتاب السنن و الاحکام) و... ۵۵ واز
دیگر شخصیت‌های خوارج، ابوبکر بروعی نویسنده کتاب (الناسخ و المنسوخ فی القرآن) است که ابن
ندیم در سال ۳۴۰ هجری با او دیدار داشته است. ۵۶

خوارج با توجه به عقاید خاص خود، ناگزیر بودند به قرآن توجه ویژه ای داشته باشند و همین امر
سبب شده بود آنها برای فهم آیات قرآن از دیگران نیز استفاده کنند. فردی از خوارج که در فهم آیه
شریفه: (وجوه یومئذ ناضرة. الی ربها ناظرة ...) (قیامه / ۲۲-۲۳) ناتوان شده بود، نزد امام باقر(ع)
آمد و پرسید:

(چه چیز را عبادت می کنی؟)

امام(ع) فرمود: خدا را.

خارجی گفت: آیا او را می بینی؟

امام(ع) پاسخ داد: چشمها توان دیدن خدا را ندارند، ولی قلبها به حقایق ایمان، او را می بینند.
خداوند به قیاس شناخته نمی شود و به حواس درک نمی گردد و به بشر شباهت ندارد، توصیف شده
به آیات و شناخته شده به نشانه هاست. ۵۷

و با وجود عالمان و مفسرانی بزرگ در میان خوارج و عنایت و علاقه بسیاری که آنان از خود در تفسیر
قرآن نشان داده اند و برای اثبات تنها (کفر مرتکب کبیره) به ۲۵ آیه قرآن استدلال کرده اند، اثری
از تفسیرهای آنان و نامه‌های درخور توجهی از تفسیرهای ایشان در دست نیست و ای ن می تواند به
یکی از انگیزه های زیر باشد:

۱. خوارج مانند برخی از فرقه های اسلامی (اسماعیلیان) کتابهای خود را در نهان نگهداری می
کردند. ابن ندیم می نویسد:

(سران خوارج بسیارند و همه صاحب تألیف نمی باشند و ممکن است کسانی را که ما صاحب تألیف
ندانیم کتابی داشته باشند که به دست ما نرسیده است؛ زیرا کتابهای آنان در خفا نگهداری می
شود). ۵۸

۲. دشمنی دیگر فرق اسلامی با خوارج، سبب شده است تا آنچه از خوارج به دست می آمد در حفظ
آن نمی کوشیدند، بلکه آن را نابود می کردند. چه این که اهل سنت معتقد بودند که خوارج از آن
جهت که به صحابه دشنام می دهند کافرند. ۵۹

و جاحظ می گوید:

(فقیهی را نمی یابی که کشتن خوارج را جایز نداند). ۶۰

(و مسلمانان، خوارج را سگهای آتش می دانند). ۶۱

۳. یکی دیگر از انگیزه ها، نقل وانتقالات گسترده ای بود که خوارج انجام می دادند. آنان گاه از عراق به آفریقا هجرت می کردند و در آن جا به شورش برمی خاستند و گاه به ایران و قسمت های سیستان و کرمان و سواحل خلیج فارس و گاه به جهت فشار و شکست ناچار می شدند به سواحل ج نوبی خلیج فارس فرار کنند و در این زندگی بی ثبات، آثار فرهنگی و علمی آنان آسیب می دید.

۴. این احتمال نیز وجود دارد که نسخه هایی از تفاسیر خوارج در کتابخانه اسکندریه و سایر کتابخانه ها مشهور وجود داشته که بر اثر آتش سوزیها به کلی از بین رفته است.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، (تهران) ۳۳ / ۳۲۹، ح ۵۷۴.
۲. طبری، محمد، تاریخ الطبری، (بیروت، دارالکتب) ۳ / ۱۱۷.
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، (تهران، اسلامیه) ۸۳ / ۱۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، (تهران) ۳۳ / ۴۳۴.
۴. ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، (دارالفکر) / ۵۶.
۵. همان / ۶۷.
۶. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، کتاب الحج باب استحباب رمی الجمرة، (مؤسسه عزالدین)، ۱۱۷/۳-۱۱۶، ح ۱۲۹۸.
۷. تفتازانی، شرح المقاصد، (شریف رضی) ۵ / ۲۴۴؛ ایجی، عبدالرحمن، شرح المواقف (شریف رضی) / ۳۵۰.
۸. ابن ابی الحدید، نهج البلاغه، (احیاء الکتب العربی)، ۱۸ / ۷۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار ۳۳ / ۳۷۶.
۹. ابن ابی الحدید، نهج البلاغه، ۲ / ۳۱۰.
۱۰. ابن تیمیه، التفسیر الکبیر، (دارالکتب)، ۲ / ۲۲۲.
۱۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ۵ / ۲۰۴.
۱۲. ایجی، عبدالرحمن، شرح المواقف، ۸ / ۲۳۷.
۱۳. معتزلی همدانی، عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، (وهبة) ۷۲۳.
۱۴. تفتازانی، شرح المقاصد، ۵ / ۲۴۲ - ۲۴۲؛ ایجی، عبدالرحمن، ۸ / ۳۴۸ - ۳۴۹.
۱۵. معتزلی، ابن ابی الحدید، نهج البلاغه / ۳۰۷.
۱۶. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، کتاب الحج باب استحباب رمی الجمرة، ۳ / ۱۱۷-۱۱۶، ح ۱۲۹۸.
۱۷. تفتازانی، شرح المقاصد، ۵ / ۲۴۴؛ معتزلی همدانی، عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة / ۷۵۱.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ۲۳ / ۲۹۰.
۱۹. مسعودی، علی، مروج الذهب، (دارالهجرة، قم)، ۳ / ۱۳۸.
۲۰. هیتمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة / ۶۷ - ۶۸.
۲۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، (معارف، بیروت)، ۷ / ۲۷۴.
۲۲. مسعودی، علی، مروج الذهب، ۲ / ۳۹۵.

٢٣. ابن جوزى، عبدالرحمن، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، (دارالكتب، بيروت)، ١٢٤ / ٥ - ١٢٥.
٢٤. ابن ابى الحديد، نهج البلاغه، ٢ / ٢٧٣.
٢٥. ابن كثير، البدايه والنهائيه، ٧ / ٢٨١.
٢٦. جزرى، محمد ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ١٨ / ٥ - ١٩.
٢٧. ابن ابى الحديد، نهج البلاغه، ٤ / ٢٠٢ - ٢٠٣.
٢٨. حسنى رازى، مرتضى بن داعى، تبصره العوام، (تهران، اساطير) / ٣٩.
٢٩. دينورى، احمد، الاخبار الطوال، (شريف رضى، قم) / ٢٠٦.
٣٠. الاندلسى، احمد بن عبدالله، العقد الفريد، (دارالكتب بيروت)، ٢ / ٣٩٠.
٣١. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، (دارالكتب، بيروت)، ٣ / ٢٠٩.
٣٢. مسعودى، على، مروج الذهب، ٤ / ٤٠٤ - ٤٠٥.
٣٣. طبرى، محمد، تاريخ الطبرى، ٣ / ٤٢٧.
٣٤. مسعودى، على، مروج الذهب، ٤ / ١٠٨.
٣٥. طوسى، خواجه نصير الدين، تلخيص المحصل / ٤٠٤ و ٤٦٦.
٣٦. تفتازانى، شرح المقاصد، ٥ / ٢٠٢.
٣٧. ايجى، عبدالرحمن، شرح المواقف، ٨ / ٣٣٠.
٣٨. علم الهدى، على، الذخيره فى علم الكلام، (النشر الاسلامى) / ٥٤٩.
٣٩. ابن حزم ظاهرى، الفصل فى الملل والنحل، (دارالمعرفه)، ٣ / ١٨٨؛ تفتازانى، شرح المقاصد، ٥ / ١٧٩.
٤٠. اشعرى، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين (امير كبير) / ٥٧.
٤١. زمخشرى، محمود، كشاف (دارالمعرفه، بيروت)، ١ / ٦٣٢.
٤٢. فخررازى، مفاتيح الغيب، ١١ / ٢٢٥.
٤٣. آلوسى، سيد محمود، روح المعانى، (احياء التراث)، ٦ / ١٣٣؛ فخررازى، الكبير، ١١ / ٢٢٥.
٤٤. شهرستانى، عبدالكريم، ملل ونحل، (بيروت، دارالمعرفه) ١ / ١٠٩؛ ابن ابى الحديد، نهج البلاغه (قم، مكتبة آية الله المرعشى)، ٤ / ١٣٦.
٤٥. ابن اثير، تاريخ كامل، ترجمه محمد حسين روحانى، ٥ / ٢١٥٤.
٤٦. اشعرى، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين، ٥٠؛ اسفراينى، ابوالمظفر، التبصير فى الدين، (قاهره، خانجى) / ٤٦.
٤٧. ابن ابى الحديد، نهج البلاغه، ٤ / ١٣٩.
٤٨. ابن اثير، تاريخ كامل، ترجمه محمد حسين روحانى، ٥ / ٢١٥٦؛ ابن جوزى، عبدالرحمن، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، ٥ / ٢٩٥.
٤٩. ابن ابى الحديد، نهج البلاغه، ٥ / ١١٤.
٥٠. همان، ٤ / ١٣٧.
٥١. ابن خلکان، وفيات الاعيان، (شريف رضى)، ٥ / ٢٣٥.

٥٢. جاحظ، عمروبن بحر، الحيوان، (احياء التراث)، ٣/ ٤٠٢.
٥٣. ابن خلكان، وفيات الاعيان، ٣/ ٦٢.
٥٤. ابن النديم، محمد، الفهرست، (امير كبير)/ ٤٣٠.
٥٥. همان / ٤٣٠ - ٤٣١.
٥٦. صدوق، محمد بن على ابن بابويه، التوحيد/ ١٠٩؛ كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، ١/ ٩٧.
٥٧. ابن نديم، الفهرست، (تهران، امير كبير)/ ٣٤٠.
٥٨. ايجى، عبدالرحمن، شرح المواقف / ٦٠.
٥٩. البيان به نقل از: عبدالفتاح عبدالمقصود، وقعة النهروان / ١١٣.
٦٠. جاحظ، عمروبن بحر، الحيوان، (بيروت، داراحياء التراث العربى)، ١/ ٢٧١.